

## دو جای نام ناشناخته در شاهنامه

دکتر محمدجعفر یاحقی<sup>۱</sup>

### چکیده

محققان تا کنون تحقیق چندانی درباره جای نام‌های شاهنامه انجام نداده‌اند. این درحالی است که ضبط برخی از این جای نام‌ها در دستنویس‌ها و چاپ‌های شاهنامه پریشان و بی‌سامان و گاه نادرست است. زیرا نسخه‌نویسان شاهنامه تقریباً در همه دوره‌ها اهتمام چندانی برای ضبط صحیح این نام‌ها از خود نشان نداده و گاه آن‌ها را از روی اهمال‌کاری با نام‌ها یا کلمات مأنوس در روزگار خود جایگزین کرده‌اند. در این مقاله درباره دو جای نام «آرچنگ» و «نراهو/ پی آهو» که در شاهنامه‌های چاپی و خطی، غلط یا گونه‌گون ضبط شده، بر اساس نسخه‌های خطی کهن بحث شده و ضبط صحیح آن مشخص گردیده است. اولی قطعاً بر همان ارچنگان منطقه کلات نادر تطبیق می‌کند و دومی با تردید باید نام میدانی در مرز زابلستان به توران در افغانستان کنونی باشد.

**کلیدواژه‌ها:** شاهنامه، دستنویس‌های کهن، آرچنگ، نراهو/ پی آهو.

### درآمد

جای نام‌های (Toponyms) شاهنامه هیچ وقت جدی گرفته نشده‌اند. شاید به این دلیل که صاحب‌نظران فن حماسه‌سرایی یکی از خصایص اولیه حماسه را ابهام در زمان و مکان دانسته و بر آن بوده‌اند که حماسه به زمان و مکان محدود نمی‌شود؛ زیرا هرچه صراحت زمان و مکان بیشتر باشد، صراحت و روشنی وقایع بیشتر است و در نتیجه وقایع داستانی و اساطیری به تاریخ نزدیک می‌شود و ارزش داستانی و ادبی خود را از دست می‌دهد (صفا، ۱۳۶۳: ۱۲). احتمالاً اغلب محققان با همین پیش‌فرض از ورود برای حل مشکلات مکانی (Toponymy) شاهنامه پا کنار کشیده‌اند.

۱- استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد ferdows@um.ac.ir

پیشینه پرداختن به جای‌نام‌های شاهنامه چندان دراز نیست. فرهنگ‌های شاهنامه که در گذشته‌های دورتر تدوین شده، تنها به معنی کردن پاره‌ای از لغات اکتفا کرده‌اند. محققان اروپایی که درباره ابعاد و جوانب مختلف شاهنامه بحث کرده‌اند، به موضوع جای‌نام‌ها نپرداخته‌اند. تحقیقات موردی و جانبی متن‌شناسی این کتاب هم بیشتر متوجه لغات و نکته‌های تاریخی و اساطیری بوده است.

با این حال تعیین موقعیت جغرافیایی مازنداران شاهنامه از گذشته‌ها توجه برخی از محققان را به خود جلب کرد و مقالاتی متعدد در خصوص این جای‌نام به قلم کسانی امثال صادق کیا، جلیل ضیاپور، هوشنگ دولت آبادی و... نوشته شد که اشاره به همگی آن‌ها را می‌توان در واپسین بخش از کتاب پژوهشی در شاهنامه به قلم حسین کریمان یعنی تعلیق بر ص ۱۴۱ کتاب (صص ۳۴۷-۳۰۷) دید که خود او هم این بحث را تا حد زیادی گسترش داده است. در همان سال‌ها ارژنگ مدی (۱۳۶۹: ۳۰۲-۲۹۵) در جوابیه‌ای که بر یک خطای صادق کیا نوشت، به نکته‌های دیگری در خصوص جغرافیای شاهنامه اشاره کرد. مهدی سیدی نیز از چندین سال پیش در کتاب فرهنگ جغرافیای تاریخی ترکمنستان، جغرافیای تاریخی مرو و جغرافیای تاریخی خوارزم، برخی از نام‌های جغرافیایی شاهنامه را که در کشور ترکمنستان کنونی واقع بوده به اختصار معرفی کرده است. همو در شماره ۹ فصلنامه پاز (بهار ۱۳۹۱، صص ۱۰۱-۸۸) جایگاه ولایت طوس در شاهنامه را بررسی و بر ضرورت توجه علمی بیشتر به اعلام جغرافیایی شاهنامه تأکید کرده است.

بیشترین دغدغه برای پرداختن به جای‌نام‌های شاهنامه را تا کنون حسین شهیدی مازندرانی از خود نشان داده است؛ به این معنی که وی ابتدا در سال ۱۳۷۱ راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه را با مقدمه‌ای در خصوص برخی از نام‌های آن و ضرورت پرداختن به آن‌ها منتشر کرد (تهران، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب). تهیه این نقشه و فهرست ۳۲۵ جای‌نام آن در واقع حاصل پژوهش وی در نام‌های جغرافیایی شاهنامه همراه با نام کسان این کتاب بود که چند سال بعد (۱۳۷۷) با عنوان فرهنگ شاهنامه، نام کسان و جای‌ها به سرمایه بنیاد نیشابور منتشر شد. در این پژوهش برای هریک از جای‌نام‌های شاهنامه از متون جغرافیایی قدیم

توضیح مختصری آمده است. کاری که محمدرضا عادل با عنوان فرهنگ جامع نام‌های شاهنامه، چند سال قبل از آن (۱۳۷۲) در ۵۱۲ صفحه منتشر کرده بود، بسیار مختصرتر و ناقص‌تر از کار یادشده بود و نمی‌توانست به حاجت محققان در این مسیر پاسخ گوید. فریدون جنیدی نیز در پیشگفتار بر ویرایش شاهنامه فردوسی (صص ۲۸۶-۲۷۳) اشاره‌های پراکنده‌ای به موضوعات جغرافیایی شاهنامه کرده اما پیش از آن که به نتیجه خاصی برسد، بحث را رها کرده است. ابوالفضل خطیبی به قصدی دیگر چند جای نام دیگر شاهنامه (اندیوشهر، سورستان، گندشاپور، سوراب) را مورد بحث و فحص قرار داده و در مسیر کوشش برای یافتن صورت درست آن‌ها به چاپ‌ها، دستنویس‌ها و منابع دیگر رجوع کرده است (خطیبی، ۱۳۸۹: ۱۸۰-۱۶۹).

مقاله «مای و مرغ، میدان جنگ میان خاقان چین و هپتالیان»، مندرج در ویژه‌نامه هزاره سرایش شاهنامه یعنی شماره پاییز و زمستان ۱۳۸۹ نشریه دریچه که به قلم فرهاد وداد در اصفهان منتشر شده، در واقع کوششی است برای بازشناسی دو جای نام شاهنامه که در دستنویس‌ها و چاپ‌های موجود هرکدام به نوعی ثبت شده است. در همین سال ۱۳۸۹، مقاله‌ای از احمد اقتداری با عنوان «دانش دریایی فردوسی درست است» در کتاب پژوهش‌های ایران شناسی، جلد بیستم، آفرین نامه (صص ۳۰-۲۰) منتشر شد که در آن ضمن اشاره به نظر برخی از ایران‌شناسان غربی مانند نولدکه، کرزن و سایکس که عقیده داشته‌اند فردوسی به دلیل دوربودن از دریا دانش دریایی درستی نداشته، ثابت کرده که اطلاعاتی که فردوسی از اماکن دریایی نقاط دوردست داده همگی درست و بر واقعیات جغرافیایی منطبق است.

وقتی دانش فردوسی در مورد دریای زره و یمن و فم الاسد درست باشد (اقتداری، ۱۳۸۹: ۲۷)، به طریق اولی دانش وی در خصوص آگاهی‌های جغرافیایی خراسان و بالاخص آن قسمت که به طوس نزدیک و احتمالاً در دسترس و در حوزه اطلاع وی بوده نمی‌توانسته نادرست و سهل‌انگارانه باشد. شاید هنوز هم جغرافی‌ندانان فردوسی یا دست کم ابهام جغرافیایی مفروض در حماسه و به طور مشخص در شاهنامه از سوی بسیاری مورد نظر و تأیید باشد.

شاید به عبارتی کتاب *جغرافیای شاهنامه از کیومرث تا کیخسرو* از حانیه بیرمی (۱۳۸۹) را هم که دربارهٔ موقعیت سیاسی و جغرافیایی جنگ‌های شاهنامه است، بتوان کوششی دیگر در همین مسیر به شمار آورد.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، همهٔ این پژوهش‌ها در کلیات است و شاید بتواند پیشینهٔ جستجو در نام‌های جغرافیایی شاهنامه را نشان بدهد، اما به طور موردی کمتر به جای نام‌های شاهنامه پرداخته است. آنچه در این مقاله بدان می‌پردازیم، روشن کردن یک جای نام و طرح یک پرسش در مورد جای نام دیگری در شاهنامه بر اساس نسخه‌های خطی کهنه است، که تا کنون در تصحیح شاهنامه مورد توجه شاهنامه‌شناسان قرار نگرفته است. باید یادآوری کنیم که نسخه‌نویسان شاهنامه در روزگاران گذشته هم به دلیل ناآشنایی با جغرافیا و هم به دلیل سرگرم شدن به مندرجات داستان‌ها فارغ از محل وقوع آن‌ها هیچ اهمیتی برای ضبط درست جای نام‌ها قائل نبوده و هرچه از محدودهٔ زیستی و در نتیجه از حوزهٔ اطلاع جغرافیایی آن‌ها به دور بوده، برای ثبت آن هیچ دقتی از خود نشان نداده‌اند و به دل‌خواه تا آنجا که توانسته‌اند نام‌ها را یا با کلمه‌ای مانوس جایگزین کرده‌اند و یا نادانسته و ناخوانده رونویسی و یا در نهایت با کلمه و تعبیری غیر اسمی تعویض کرده‌اند. برای نمونه کافی است به ضبط‌های مختلف و پریشان برخی از نام‌های جغرافیایی خراسان در همین حوالی طوس در پادشاهی یزدگرد شهریار (فردوسی، ۱۳۸۹: ۴۴۶/۸-۴۴۴) و مشخصاً بیت‌های ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۵ و ۴۱۶ و زیرنویس‌ها و نسخه‌بدل‌های گونه‌گون و پریشان دستنویس‌های کهن شاهنامه توجه کنیم تا به بی‌سامانی ضبط نام‌های جغرافیایی بیشتر پی ببریم. نظر به این که برخی از این نام‌ها هم‌اکنون نیز به‌عنوان نام‌های کهن جغرافیایی در خراسان کنونی وجود دارد، به راحتی می‌توان برای حل مشکلات شاهنامه دست کم از اطلاعات مربوط به جغرافیای محلی و استمداد از منابع کهن بهره‌مند شد. با توجه به همین ضرورت، گمان من این است که اینک جستجو در ضبط‌های متفاوت و به دست دادن صورت‌های گونه‌گون و گاه غریب و نامأنوس دست‌نوشته‌ها و روشن کردن برخی از آن‌ها تنها در خصوص نام‌های جغرافیایی شاهنامه می‌تواند موضوع پژوهش گسترده‌ای قرار گیرد و به نتایجی اغلب دلپذیر و روشنگر هم منتهی شود.

سنت مأنوس کردن نام‌های قدیمی و کهن در شاهنامه البته به صورتی علمی‌تر و قانع‌کننده‌تر توسط خود فردوسی هم صورت می‌گرفته و کاتبان گویی این شیوه را، البته با تصرفی ناشیانه و از روی بی‌اطلاعی، از خود شاهنامه گرفته و کار فردوسی را ملاک خویش قرار داده بودند. توضیح بیشتر آن که فردوسی یا شاید هم گردآورندگان شاهنامه/بوم‌نصوری که مأخذ کار فردوسی بوده، نام‌های جغرافیایی نام‌انوس روزگار خود را به آنچه در زمان آن‌ها مأنوس و آشنا بوده برمی‌گردانده و گاه برای روشن‌شدن خواننده هر دو نام قدیم و جدید را در کنار هم جای می‌داده‌اند:

در شاهنامه می‌خوانیم که «کندز» را فریدون ساخته که نامی پهلوی بوده اما در روزگار فردوسی «بیکند» خوانده می‌شده است:

نشست اندر آن مرز زان کرده بود      که «کندز» فریدون برآورده بود...  
 ورا نام «کندز» بدی پهلوی      اگر پهلوانی سخن بشنوی  
 کنون نام «کندز» به «بیکند» گشت      زمانه پراز بند و ترفند گشت  
 (فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۸۴/۴، ب ۲۱۷-۲۱۴)

چنان‌که نام پهلوی اروند هم در زمان وی کلمه عربی «دجله» بوده است:

#### اروند / دجله

به اروند رود اندر آورد روی      چنان چون بود شاه دیهیم جوی  
 اگر پهلوانی نیدانی زبان      به تازی تو اروند را دجله خوان  
 (همان: ۷۳/۱، ب ۲۹۴-۲۹۳)

گاهی این تغییر از پهلوی به تازی و از تازی به پارسی منتقل شده است؛ مانند کنگ دز هوخت / بیت المقدس / خانه پاک:

به خشکی رسیدند سر کینه جوی      به بیت المقدس نهادند روی  
 که بر پهلوانی زبان خواندند      همی «کنگ دز هوخت» ش خواندند  
 به تازی کنون «خانه پاک» خوان      برآورده ایوان ضحاک دان  
 (همان: ۷۴/۱، ب ۳۰۷-۳۰۹)

## کورستان / ماوراءالنهر

در داستان سیاوش از کورستان به ماوراءالنهر یاد شده است:

نیش‌تند منشور بر پرنیان      به رسم بزرگان و فرکیان  
 زمین کورستان ورا داد شاه      که بود او سزای بزرگی و جاه  
 زمین کورستان بد از پیشتر      که خوانی همی ماورا النهر در  
 (همان: ۲۱۱/۲، ب ۱۳۳-۱۳۰)

این نام کورستان در نسخه سن ژوزف کؤوسان ضبط شده است (ص ۱۴۴)

## پیروزرام/ری

در داستان پیروز یزدگرد آمده است:

چو پیروز از آن روز تنگی برست      به آرام بر تخت شاهی نشست  
 یکی شارستان کرد «پیروز رام»      بفرمود کور را نهادند نام  
 جهاندار گوینده گفت آن «ری» است      که آرام شاهان فرخ‌پی است  
 (همان: ۱۸۷، ب ۳۷-۳۵)

اردبیل در متن‌های کهن «باذان پیروز» خوانده شده برای آن که آن را پیروز یزدگرد کرده بود. در همان

داستان پیروز یزدگرد می‌خوانیم:

دگر کرد «باذان پیروز» نام      خنیده به هرجای آرام و کام  
 که اکنونش خوانی همی «اردبیل»      که قیصر بدو داد از داد میل  
 (همان: ۱۸۷، ب ۳۹-۳۸)

به این تغییر نام‌ها در کتب جغرافی قدیم هم گاهی اشاره می‌شده است؛ چنان‌که مثلاً در *مسالك الممالک* نام همین شهر اردبیل به شکل «اردویل» آمده است (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۵۵). دینوری اشاره کرده که این شهر به نام فیروز، «بادفیروز» خوانده می‌شده که همان «اردبیل» کنونی است (سعیدیان، ۱۳۷۹: ۹۷-۹۶) و باید آن را تحریف «باذان پیروز» بدانیم. یاقوت حموی هم بنای این شهر را به فیروز

ساسانی نسبت داده که به این مناسبت «باذان بیروز» خوانده شده است (حموی، ۱۹۷۹: ۱/۱۴۵) (رک: علوی زاده و یاحقی، ۱۳۹۰: ۲۶).

اینگونه تغییر در اسامی یعنی به روزکردن نام‌ها برای خوانندگان که آگاهانه و برای مأنوس کردن نام‌های نامأنوس بوده و به آن تصریح هم شده، البته غیر از کار ناسخان است که نام‌های نامأنوس را با نامی نزدیک به ذهن جایگزین می‌کردند.

اکنون بپردازیم به موضوع اصلی سخن که روشن کردن نام دو موضع جغرافیایی است.

### ۱- آرچنگ / ارچنگان

در ابتدای داستان فرود سیاوش، آنجا که فرود از نام و نشان سران سپاه ایران اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و مادر او از تخوار می‌خواهد که با وی برود و نام و نشان سران را به او بگوید، می‌خوانیم:

یکی دیدبان آمد از دیدگاه      سخن گفت با او از ایران سپاه  
که دشت و در و کوه پر لشکر است      تو خورشید گویی به بند اندر است  
ز دربند دژ تا درازای سنگ      درفش است و پیلان و مردان جنگ  
(همان: ۳۴/۳، ب ۱۰۷-۱۰۵)

دکتر خالقی مطلق در توضیح این بیت در یادداشت‌های شاهنامه (۱۳۸۹: بخش دوم و سوم، ۱۱) آورده است: «دربند یعنی دروازه و سنگ - اگر متن درست باشد - کنایه از کوه است. جایی که فرود زندگی می‌کند، چنان‌که از نام آن کلات بر می‌آید، بر بلندی کوه ساخته شده است که کل آن دژ نامیده شده و کاخ فرود که بر فراز آن جایگاه است، همچنین. دربند دژ دروازه دژ است در پایین کوه. سپاه ایران از آنجا تا مسافتی از کوه را گرفته است.»

به سخن خالقی مطلق می‌افزایم: «درازای سنگ» در این موضع قطعاً نام مکانی باید باشد که تحریف شده و تغییر صورت پیدا کرده است. برای دستیابی به صورت درست آن ابتدا به نسخه‌هایی رجوع می‌کنیم که دکتر خالقی مطلق در زیرنویس صفحات داده است: نسخه کتابخانه ملی فلورانس به تاریخ ۶۱۴ و دستنویس کتابخانه طویق‌پوسرای مورخ ۷۳۱ دارند: «تا در آژنگ» که آقای خالقی مطلق با علامت شگفتی (!) که مبین تردید ایشان است در حاشیه آورده‌اند. دستنویس کتابخانه بریتانیا در لندن به

تاریخ ۶۷۵، همین عبارت را «تایبان جنگ» و دستنویس دارالکتب قاهره به تاریخ ۷۴۱ «تا در کوه کنگ» و دستنویس دوم همان کتابخانه به تاریخ ۷۹۶ «تا بر کوه کنگ»؛ نسخه دوم کتابخانه بریتانیا در لندن مورخ ۸۹۱ «تا در آرای ننگ» دارد که ایضاً آقای خالقی مطلق با علامت تردید(!) در زیرنویس آورده‌اند. دو نسخه لیدن مورخ ۸۴۰ و دستنویس کتابخانه بادلیان آکسفورد با تاریخ ۸۵۲ متفقاً «تا در ازای کنگ» و دستنویس غیر اصلی کتابخانه بریتانیا به تاریخ ۸۴۱ «تا در آب کنگ»، نسخه کتابخانه واتیکان به تاریخ ۸۴۸ «زدرگاه در تا در آژزنگ» آورده‌اند. آقای خالقی مطلق متن یعنی ضبط «در ازای سنگ» را بر مبنای دستنویس طوپقاپوسرای مورخ ۷۳۱ انتخاب کرده که دو نسخه کتابخانه ملی پاریس با تاریخ ۸۴۴ و دستنویس کتابخانه عمومی لنینگراد با تاریخ ۷۳۳ هم آن را تأیید می‌کنند. به این ترتیب به نظر می‌رسد آقای خالقی مطلق تأیید ضبط یک نسخه کهن و تأیید دو دستنویس دیگر را بر نسخه اساس که تنها با یک دستنویس دیگر تأیید می‌شده ترجیح داده و چون به ضبط نسخه‌ها مطمئن نبوده‌اند، ضبط اکثریت را مبنای انتخاب خود قرار داده‌اند.

بنده هنگام مقایسه چاپ خالقی مطلق با نسخه نویافته سن ژوزف که در زمره دستنویس‌های مورد استفاده ایشان نیست، در اصالت ضبط مختار ایشان تردید کرد و صورت «تا در آرجنگ» را که در نسخه سن ژوزف هم تأیید شد (ص ۲۲۵ نسخه برگردان) اصیل و نام مشخص مکانی در حوالی قلعه فرود تشخیص داد. با این حال از مراجعه به چاپ‌ها و دستنویس‌های دیگر هم برای یافتن تأییدی بر نظر خود از پای نایستاد. حاصل جستجوی من در دستنویس‌ها به شرح زیر بود:

نسخه حاشیه ظفرنامه (مستوفی، ۱۳۷۷: ۴۰۹/۱): «تا در ارجنگ»؛ نسخه برگردان سعدلو (۲۵۰): «تا درازی سنگ»؛ دستنویس ۱۵۲۳۵ کتابخانه مجلس به شماره ۱۱۰۰ احتمالاً از قرن ۱۰: «تا در آب کنک»؛ دستنویس دیگر مجلس شماره ۱۱۰۱ ایضاً کتابت قرن ۱۰: «تا درازیکنک»؛ نسخه دیگر مجلس: «تا درازی سنگ».

بنابراین علاوه بر دو نسخه کهنی که در حاشیه چاپ خالقی مطلق ذکر شده (فلورانس و طوپقاپوسرای)، نسخه حاشیه ظفرنامه با وضوح بیشتری ضبط «ارجنگ/ارچنگ» را حفظ کرده؛ همان که در نسخه مجلس ۱۱۰۱ هم به صورت «ازبجنگ» تأیید می‌شود. اکنون پیشنهاد من این است که این جای نام را که در همه چاپ‌ها مغلوط و مشوش ضبط شده، بر اساس نسخه حاشیه ظفرنامه که با ضبط



یک نسخه دیگر مجلس و دو نسخه پیش گفته حاشیه چاپ خالقی مطلق هم بیش و کم تأیید می‌شود، به «آرچنگ» و بیت را به صورت زیر

### ز دربند دز تا در آرچنگ درفش است و پیلان مردان جنگ

تصحیح و اعلام کنیم: فردوسی در این تصویر می‌خواهد بگوید جبهه سپاه ایران از دربند دز تا مقابل آرچنگ گسترده و همه این پهنه از سپاه و درفش و پیل مردان جنگی پوشیده است، و این با شناختی که از لشکریان طوس و توصیف‌های شاهنامه داریم، ابدأً اغراق نیست. اکنون اگر آرچنگ را همان ارچنگان فعلی واقع در ۵۹ درجه و ۳۵ دقیقه طول و ۳۷ درجه و هفت دقیقه عرض جغرافیایی در فاصله حدود ۱۷ کیلومتری شمال غرب کلات نادر و حدوداً ۱۲ کیلومتری غرب قلعه فرود بدانیم، منظور شاعر این خواهد بود که از دربند دز (دربند ورودی حصار که اکنون به دربند ارغون‌شاه معروف است) تا برابر ارچنگان، یعنی تقریباً بیشتر از دو فرسنگ عرض سپاه ایران به سرکردگی طوس برآورد شده است. این البته به شرطی است که محل وقوع داستان فرود را از میان همه کلات‌هایی که مدعی مکان وقوع این داستان هستند، بر اساس شرایط و موقعیت اقلیمی و قراین درون‌متنی و برون‌متنی و وجود نام‌هایی مانند چرم، سپدز، گرو و... همین کلات نادر واقع در ۱۵۰ کیلومتری شمال شرق طوس بدانیم که احتمالاً فردوسی به دلیل نزدیکی مسافت، آن را به خوبی می‌شناخته است. استاد خالقی مطلق به دلیل ناآشنایی با منطقه و بی‌اطلاعی از نام ارچنگان، ضبط «آزجنگ» یعنی نسخه اساس خود را که با یک نسخه کهن دیگر (طوپقابوسرای) هم تأیید می‌شده، به حاشیه برده و ضبط مشکوک و بی‌معنی «درازای سنگ» را به متن آورده‌اند.

نام ارچنگان در منابع جغرافیایی کهن دیده نمی‌شود، اما چند دهه پیش در منابع متأخر روستایی معرفی شده است: واقع در منطقه کلات نادری در شمال شرق خراسان در فاصله ۱۱ مایلی کلات و ۲۰ مایلی باورد که توسط یک رودخانه به نام «ارچنگان» آبیاری می‌شده، با جمعیتی حدود ۷۰ خانوار کرد و ترک که دارای ۵۰۰ رأس گاو بوده‌اند. رودخانه ارچنگان در شمال شرق خراسان که سرچشمه آن در غرب کلات نادری قرار دارد و از ۲ شاخه چرم‌سو و سنائی سو که هردو از میان روستاهایی به همین نام می‌گذرد و به طرف شمال غرب منحرف می‌شود و در فاصله یک مایلی آن طرف آبادی از مرز ایران و

ترکمنستان عبور می‌کند. جاده قهقهه به مشهد از راه برده از بالای دره ارچنگان و چرم می‌گذرد (کارکنان وزارت جنگ...، ۱۳۸۰: ۴۵). با این توصیف تقریباً تردیدی در اصالت نام «ارچنگ» در بیت مورد نظر شاهنامه باقی نمی‌ماند.

نام‌هایی که به عوارض طبیعی اطلاق شده و بشر در تغییر آن‌ها تأثیر چندانی نداشته است، هم طبیعی و هم اغلب تغییرناپذیر بوده‌اند. اگر می‌بینیم نام رودها، دریاها و کوه‌ها اغلب جنبه پیش‌تاریخی و حتی اساطیری دارند، دست کم یکی از دلایل آن می‌تواند کهنگی این نام‌ها باشد. از ناحیه ارچنگان رودی به همین نام می‌گذرد که به نظر می‌رسد در گذشته‌ها به مراتب از آنچه امروز هست پرآب‌تر و در نتیجه مهم‌تر و حیاتی‌تر بوده است. نام همین رود می‌تواند از دیرینگی نام «ارچنگان» حکایت کند و آن را تا عصر وقایع شاهنامه عقب ببرد.

اما چرا نامی از ارچنگان در کتب جغرافیایی قدیم نیامده؟ به نظر من دلیل آن روشن است. کتاب‌های جغرافیایی قدیم از جای نام‌های اصلی و به‌ویژه آن‌ها که در مسیر تردد بوده و به عبارت دیگر از نظر سوق‌الجیشی، تجاری و یا انسانی اهمیت داشته‌اند، یاد می‌کرده‌اند. این ارچنگان با موقعیت طبیعی و دورافتاده‌ای که دارد، هرگز چنین اهمیتی نداشته بنابراین نام آن نمی‌توانسته است در کتاب‌های جغرافیایی و این اواخر سفرنامه‌ها بیاید.

#### نرآهو / پی آهو

در داستان رستم و سهراب زمانی که رستم به درخواست کاووس به مقابله با این جوان از راه رسیده می‌شتابد، می‌خوانیم:

چو سهراب را دید با یال و شاخ      برش چون بر سام چنگی فراخ  
بدو گفت از ایدر به یک سو شویم      به آوردگاهی پی آهو شویم  
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۶۹/۲، ب ۶۴۰)

خالقی مطلق در یادداشت‌های شاهنامه (۱۳۸۹: بخش یکم، ۵۳۳) ذیل این بیت پس از توضیحی در مورد سو و سون آورده است: «... و اما در بیت مورد گفتگوی ما همان پی آهو درست است و پی آهوشدن یعنی دوتایی بودن جدا از دیگران: رستم به سهراب گفت که از این جا به سوی برویم و

در آوردگاهی دوتایی دور از دیگران باشیم. گواه برای پی آهو: «و زیر بنات النعش بر پای های خرس بزرگ ستارگان خردند دوگان دوگان، ایشان را جستن آهوان خوانند. زیرا که هر دوی را از آن به پی آهو تشبیه کردند» (بیرونی، التفهیم، ص ۱۰۰ به جلو). شاید آنچه در برهان قاطع در معنی پی آهو آمده است نیز در اصل با همین معنی ارتباط دارد: «هر چیزی که آن را آهوپی گویند به معنی آهو پای هم آمده است که خانه شش پهلو و گچ بری و مقرنس کاری باشد» و بعد هم به مقاله دیگر خودشان «یک معنی انتزاعی دیگر...» مندرج در مجله ایران شناسی (تابستان ۱۳۷۷) ارجاع داده اند. در اینجا نیازی نیست به نقد این نظر بپردازیم. بعد از آن که ضبط و معنی پیشنهادی خود را مشخص کنیم، خواننده خود امکان داوری را خواهد داشت.

ابتدا به نسخه بدل های زیرنویس چاپ خالقی نظری می افکنیم: لندن مورخ ۶۷۵: «به آوردگه هر دو همرو»؛ لنینگراد مورخ ۷۳۳، قاهره ۲ مورخ ۷۹۶، آکسفورد مورخ ۸۵۲ خاورشناسی لنینگراد مورخ ۸۴۹ برلین مورخ ۸۹۴، متفقا: «به آوردگه بر بی آهو»؛ قاهره مورخ ۷۴۱: «به آوردگه بر به هامون».

آنچه آقای خالقی در متن انتخاب کرده اند بر اساس سه نسخه فلورانس مورخ ۶۱۴ و کتابخانه ملی پاریس مورخ ۸۴۴ و طوپقاپوسرای مورخ ۷۳۱ بوده است؛ با این توضیح که در دو نسخه فلورانس و پاریس، «پی» با یک نقطه به صورت «بی» ضبط شده بوده است. وجود چنین تعبیری در التفهیم بیرونی هم، یعنی متنی که خیلی به زمان سرودن شاهنامه نزدیک است، به آقای خالقی مطلق در این انتخاب اطمینان بیشتری داده به طوری که همان معنی بیرونی را هم در این خصوص پذیرفته و چنان که دیدیم در یادداشت های شاهنامه آورده اند.

به رغم معنای بیرونی و تأیید آقای خالقی مطلق، من حدس می زنم که «پی آهو» یا «بی آهو» و یا بنا بر ضبط برخی دیگر از دستنویس ها «نراهو» در این مصراع باید نام خاص میدانی باشد در همان نزدیکی که رستم، سهراب را برای نبرد آزمایی و به دور از دیگران بدانجا دعوت کرده است. این حدس، یعنی این که این کلمه احتمالاً باید نام جایی بوده باشد، هم در بنداری تأیید می شود، آنجا که می گوید: «ثم قال لسهراب: هلم حتی ننتحی الی مکان خارج من الجمعین» و هم ضبط و چگونگی استفاده از این کلمه در بافت برخی دیگر از نسخه ها چنین ظنی را در ذهن پژوهنده تقویت می کند. ببینید:

بیت مورد نظر در نسخه سن ژوزف (ص ۱۳۴) بدین گونه ضبط شده است:

بدو گفت از ایدر به یکسو شویم به آوردگاه نراهو شویم  
 از این هم روشن تر آن که همین بیت در نسخه شماره ۹۰۰۸۲/۱۴۵۸۸ مجلس که عکس آن هم اکنون  
 در وبگاه کتابخانه مجلس برای همگان قابل رؤیت است به این صورت ضبط شده است:

بدو گفت ز این در به یکسو شویم به سرمنزل گور و آهو شویم  
 در زیر، ضبط مصرع مورد نظر را از چند چاپ و دستنویس دیگر شاهنامه می دهیم و آن گاه دوباره  
 به کلمه «نراهو» / «پی آهو» باز می گردیم:

الف: چاپها

- چاپ مسکو (۲/۲۲۲):

- به آوردگاه هردو همرو شویم

- داستان رستم و سهراب، چاپ بنیاد شاهنامه (ص ۶۵):

به آوردگاه هردو همرو شویم

- چاپ جیحونی (۱/۳۴۹):

به آوردگاهی بی آهو شویم

- چاپ سنگی با حواشی بهار (ص ۱۰۶):

بر آوردگاه بر بی آهو شویم

- چاپ ژول مول (ص ۱۲۹)

از این هردو لشکر به بیرون شویم (۴)

ب- دستنویسها:

- سعدلو (ص ۱۵۳)

به آوردگاه بر بی آهو شویم (پ با سه نقطه)

- حاشیه ظفرنامه (۱/۲۴۴)

بر آوردگاه بر بی آهو شویم

- کتابخانه مجلس شماره ف ۱۱۰۱ (برگ ۱۰۲)

بر آوردگاه بر بی آهو شویم

- دستنویس ۹۰۰۸۲/۱۴۵۸۸ کتابخانه مجلس (برگ ۱۰۸):

- باوردگاهی بی آهوشویم

اکنون بازگردیم به ضبط دستنویس سن ژوزف یعنی «نراهو» که بیش از همه به یک جای نام نزدیک است. چنان که ملاحظه می شود، دو صورت «بی آهو» و «پی آهو» که در برخی چاپها و از آن جمله چاپ خالقی مطلق آمده و می تواند قرائت مصحح از همان «بی آهو» باشد، به راحتی می تواند هم گشته «نراهو» و نام مکانی خاص تلقی شود با این توضیح که «ی» در «آوردگاهی» را نه یای نکره و وحدت که یای بدل از کسره اضافه بدانیم (یعنی آوردگاه نراهو/بی آهو/ پی آهو) چنان که این استعمال علاوه بر شاهنامه هم در متون گذشته از جمله تاریخ بیتهقی به کرات آمده؛ از آن جمله در این عبارات: «قبای سقلاطون بغدادی بود، سپیدی سپید (سپید سپید) (۱۴۵/۱) و «حاجب بزرگ و علی گفتند: تدبیری شربتی (تدبیر شربتی) سازند یا رویاری کسی را فرا کنند تا اریارق را تباه کند» (۲۱۷/۱)، و هم اینک در زبان روزمره مردم افغانستان و اهالی شهرهای شرقی خراسان رضوی مانند تربت جام، تایباد و خواف هم وجود دارد.

اما از این ضبطها کدام یک می تواند اصیل تر باشد؛ نراهو/نراهو/ بی آهو/ پی آهو؟ این وقتی بر ما مسلم می شود که از وجود جایی و میدانی با این نام در حدود صحنه کارزار رستم و سهراب مطلع و مطمئن باشیم و چنین اطمینان و اطلاعی هنوز برای من پیدا نشده است. به احتمال زیاد برای صحنه وقوع داستان رستم و سهراب اگر بخواهیم جایی در نظر بگیریم، از همه جا واجد شرط تر حدود زابلستان و کابلستان شاهنامه است که اینک باید در داخل خاک افغانستان جست و جو شود. از جغرافیای محلی و تاریخی افغانستان هم منابع کافی در اختیار نیست، بنابراین در حال حاضر بنده نمی توانم با اطمینان صورت درستی از این جای نام را پیشنهاد بدهم. فقط همین قدر اضافه می کنم که صورتی نزدیک به «نراهو» یعنی «تراهو» در بیت دیگری از شاهنامه آمده که البته در ظاهر امر نشان نمی دهد که جای نامی باشد و بیشتر به صفتی جانشین اسم شباهت دارد:

دو نرگس چو تراهووی اندر هراس      میانه چو از شب گذشته سه پاس

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۴۵۶/۸)

این بیت در توصیف حالت هراسناک یزدگرد ساسانی در آسیای مرو است. کلمه «ترآهو» در چند نسخه از دستنویس‌هایی که در حاشیه داده شده «نرآهو» و در یک نسخه هم «برآهو» آمده است که البته گاهی از کار ما نمی‌گشاید؛ زیرا در اینجا در مقام یک جای‌نام به کار نرفته است. نامیدن جای‌هایی به نام حیوانات البته بسیار طبیعی است؛ کما این که در تاریخ بیهقی از شکارگاهی به نام «شیرنر» یاد شده است، در توصیف شکار سلطان: «و همچنین به شکار شیر رفتی تا ختن اسفزار و ادرسکن واز آن بیشه‌ها به فراه و زیرکان و شیرنر، چون برآنجا بگذشتی به بست و غزنین آمدی» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۱۴/۱).

و جای دیگر: «غرّه ماه ذی‌الحجه به رباط شیر و بز شکار شیر کرد» (همان: ۳۴۴) که البته احتمال این که این دو نام، هردو یکی باشد نیز هست (رک: همان: ۱۵۳۱/۲). در جغرافیای کنونی ایران هم نام‌هایی از این قبیل می‌شناسیم؛ چنان که مثلاً در فاصله میان سمنان و دامغان جایی به نام «آهوان» وجود دارد که حمدالله مستوفی هم از آن نام برده است (رک: لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۹۱). صورت «نراهو/ برآهو» بسیار بعید است که با نام طایفه «برآهویی» از طوایف سرحدی بلوچستان که نام آن‌ها در کتب جغرافیای سیاسی از جمله اثر مجتهدزاده (۱۳۷۸: ۴۷۴) آمده ارتباطی داشته باشد.

#### نتیجه و پیشنهاد

کلمه آرچنگ که در تمام چاپ‌ها و اغلب دستنویس‌های شاهنامه به صورت‌های مختلف: درازای سنگ، درازی سنگ، تا در آرچنگ، درازی کنگ، در کوه کنگ، پیلان جنگ و ... گشتگی یافته، بنا بر ضبط چند دستنویس کهن از جمله نسخه فلورانس و قراین درون‌متنی و برون‌متنی صحیح و نام آبادی‌ای است حدوداً در دو فرسنگی جنوب غرب قلعه فرود واقع در نزدیکی کلات خراسان که امروز «ارچنگان» نامیده می‌شود و رودی به همین نام از آنجا می‌گذرد. ضبط‌های مختلف و متفاوت اغلب نسخه‌ها و همچنین نزدیکی آن با کلمه ارچنگان، درستی صورت «آرچنگ» را تأیید می‌کند. به نظر می‌رسد فردوسی به احتمال زیاد این نام را می‌شناخته و با اطمینان از آن در نزدیکی دژ فرود یاد کرده است. این نام و وجود نام‌های دیگری مانند «چرم»، «سپدز» و «گرو» و همچنین تطبیق عوارض طبیعی

موجود و فواصل آن‌ها با یکدیگر و با توجه به وضعیت سوق‌الجیشی منطقه و این که مرز توران عموماً در همین مسیر و بیشتر از آن جلوتر و در حدود جیحون بوده، همه به ما اطمینان می‌دهد که فردوسی یا گردآوردندگان شاهنامه/ابومنصوری، محل وقوع داستان فرود را همین منطقه می‌دانسته‌اند که در این صورت وجود نام «ارچنگان» هم می‌تواند مؤید این گمان باشد. بنابراین ضبط درست بیت شاهنامه با اطمینانی نزدیک به یقین می‌تواند این باشد:

زدربند دز تا در آرچنگ درفش است و پیلان مردان جنگ

یا... پیلان و مردان جنگ

در خصوص ترکیب «نراهو/پی آهو»، با وجود معنای درستی که آقای خالقی مطلق به نقل از بیرونی برای کلمه آورده‌اند، تقریباً عمده قراین مدد می‌کند که آن را هم نام میدانی بدانیم که رستم سهراب را برای نبرد تن به تن به آنجا دعوت کرده است. وجه تسمیه این میدان هرچه باشد در اصل قضیه تفاوتی نمی‌کند. رستم به هر دلیلی بنا ندارد در حضور سپاه با پهلوان ناشناس زورآزمایی کند و اصلاً نمی‌خواهد پای کسی دیگر به این جنگ کشیده شود. بنابراین از پهلوان می‌خواهد به میدان نراهو(بی آهو/پی آهو)، که باید در همان نزدیکی بوده باشد، بیاید تا در آنجا به دور از چشم دیگران دست و پنجه‌ای نرم کنند و از میزان کارآمدی یکدیگر آگاه شوند. بنداری هم بدون هیچ تردیدی محل نبردآزمایی دو پهلوان را جایی در همان نزدیکی اما دور از انظار دو سپاه دانسته که از آن با عبارت «...الی مکان خارج من الجمعین» تعبیر کرده است. آقای خالقی مطلق که برای این که تصور نکرده‌اند «پی آهو» ممکن است نام مکانی و میدانی باشد، تأکید کانونی بحث را از مکان وقوع نبرد برداشته و به تن به تن و دوتایی بودن آن منتقل کرده‌اند، چیزی که در واقع امر ثانوی بحث می‌تواند به حساب آید؛ برای آن که اگر آن‌ها به میدانی دور از انظار دو طرف منتقل می‌شدند، خودبه‌خود تن به تن بودن نبرد هم محقق می‌شد. با توجه به این قراین و آنچه از فحوای عبارت بر می‌آید و این که نامیدن میدانی و مکان‌ها به نام حیوانات امری متداول بوده است، بدون آن که الان بتوانم در حوزه جغرافیایی افغانستان جایی به این نام نشان بدهم، پیشنهاد می‌کنم بیت را به همان صورتی که استاد خالقی داده‌اند یا به صورتی که در سن ژوزف ضبط شده بخوانیم:

بدو گفت از ایدر به یک سوشویم به آوردگاهی پی آهو(نراهو= ضبط سن ژوزف) شویم

و «ی» در «آوردگاهی» را نه یای نکره / وحدت، که یای بدل از کسره بدانیم و بخوانیم؛ چنان که هم در متون این حوزه زبانی رایج بوده و هم در لهجه های امروز افغانستان و حتی شهرهای شرقی خراسان رضوی هنوز رواج دارد.

به این ترتیب می توانیم ادعا کنیم که با این تصحیح هم معنی دو بیت شاهنامه روشن می شود و هم دو جای نام تازه (اگر هر دو پیشنهاد «مقبول طبع مردم صاحب نظر» قرار گیرد) بر نام های جغرافیایی شاهنامه افزوده می شود.

و خدای به درستی امرداناتر است

#### کتابنامه

اصطخری، ابواسحق ابراهیم. (۱۳۴۰). مسالک الممالک. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. چاپ اول.

اقتداری، احمد. (۱۳۸۹). «دانش جغرافیایی دریایی فردوسی درست است». پژوهش های ایران شناسی. جلد بیستم. آفرین نامه. هفتاد و دو مقاله اهدا شده به دکتر محمد امین ریاحی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار. صص ۳۰-۲۰.

بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۸۸). تاریخ بیهقی. مقدمه، تصحیح، تعلیقات و فهرست ها از محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی. تهران: سخن.

پاپلی یزدی، محمدحسین. (۱۳۶۷). فرهنگ آبادی ها و مکان های مذهبی ایران. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی.

جنیدی، فریدون. (۱۳۸۷). پیشگفتار بر ویرایش شاهنامه فردوسی. تهران: بلخ.

خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۹). یادداشت های شاهنامه. تهران: بنیاد دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۸۹). «اندیوشهر، سورستان، گندشاپور، سوراب (تصحیح چند نام جغرافیایی در شاهنامه)».

چون من در این دیار؛ جشن نامه استاد دکتر رضا انزابی نژاد. به کوشش محمدرضا راشد محصل و همکاران.

تهران: سخن، صص ۱۸۰-۱۶۹.

سعیدیان، عبدالحسین. (۱۳۷۹). شناخت شهرهای ایران. تهران: علم و زندگی. چاپ اول.

سیدی، مهدی. (۱۳۸۳). فرهنگ جغرافیای تاریخی ترکمنستان. تهران: انتشارات بین المللی الهدی.



شهیدی مازندرانی، حسین. (بی تا). *راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی*. تهران: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۷). *فرهنگ شاهنامه. نام کسان و جای ها*. تهران: بنیاد نیشابور.

صفاء، ذبیح الله. (۱۳۳۳). *حماسه سرایی در ایران*. تهران: امیرکبیر. چاپ چهارم.

عادل، محمدرضا. (۱۳۷۲). *فرهنگ جامع نام های شاهنامه*. تهران: صدوق.

علوی زاده، فرزانه و یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۹۰). «سیمای شهرها و کاربری آیینی آن ها در ایران باستان (بر مبنای شاهنامه فردوسی و روایات تاریخی)». *جستارهای ادبی*، س ۴۴، ش ۴، زمستان.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۵۲). *داستان رستم و سهراب از شاهنامه فردوسی*. مقدمه و تصحیح و توضیح مجتبی مینوی. تهران: بنیاد شاهنامه فردوسی وزارت فرهنگ و هنر.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۹). *شاهنامه*. ۸ دفتر. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. چاپ سوم.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۱). *شاهنامه فردوسی*. متن کامل به تصحیح ژول مل. تهران: بهزاد. چاپ ششم.

کارکنان وزارت جنگ انگلستان مستقر در هندوستان. (۱۳۸۰). *فرهنگ جغرافیایی ایران، خراسان*. ترجمه Gazeteer of Persia. ترجمه و تحقیق کاظم خادمیان. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی.

کریمان، حسین. (۱۳۷۵). *پژوهشی در شاهنامه*. به کوشش علی میرانصاری. تهران: سازمان اسناد ملی ایران.

لسترنج، گای. (۱۳۶۴). *جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی*. ترجمه محمود عرفان. تهران: علمی و فرهنگی. چاپ دوم

مجتهدزاده، پیروز. (۱۳۷۸). *امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران*. ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری. تهران: شیرازه. چاپ اول.

مستوفی، حمدالله. (۱۳۷۷). *ظفرنامه*. به انضمام شاهنامه ابوالقاسم فردوسی. به تصحیح حمدالله مستوفی. چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه بریتانیا (Or. ۲۸۳۳). زیر نظر نصرالله پورجوادی و نصرت الله رستگار. تهران: مرکز نشر دانشگاهی / انتشارات آکادمی علوم اتریش.

\_\_\_\_\_ (۱۳۶۲). *ترهه القلوب*. به اهتمام گای لسترنج. تهران: دنیای کتاب. چاپ اول.

وداد، فرهاد. (۱۳۸۹). «مای و مرغ؛ میدان جنگ میان خاقان چین و هپتالیان». *دریچه؛ ویژه نامه هزاره سرایش شاهنامه*. شماره پاییز و زمستان، صص ۱۳۴-۱۲۹.

یاقوت حموی بغدادی. (۱۹۷۹/۱۳۹۹). *معجم البلدان*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.